

آن جریانی که در ایران با اسم مارکسیسم انقلابی شناخته میشود، از همان ابتدا یک حرکت خلاف جریان بود، جریانی بود که علیه سنتها و باورهای رایج از سوسیالیسم قد علم کرد و دقیقا به همین دلیل توانست رشد کند و سرزنده تا امروز بیاید. آنها در دوره‌ای که شاهد بودیم نیروهای چپ سنتی ایران چگونه به اضمحلال کامل دچار شدند، چگونه به حاشیه سیاسی رفتند، شاهد بودیم که چگونه جست و خیزهای اولیه آنها، که محصول انقلاب بود و نه محصول صلاحیت واقعی آنها در احراز آن موقعیت اجتماعی، همه اینها از کف رفت و الان تقریبا به جریانات بی‌ربط به تاریخ ایران و به روندهای اصلی اجتماعی و قطب‌های اصلی مبارزه طبقاتی تبدیل شده‌اند. در متن همین جریان ما کسب نیرو کردیم، کسب نفوذ و اعتبار کردیم، و دشواریهایی را از سر گذراندیم که هیچکدام از آنها نمیتوانستند و نتوانستند از سر بگذرانند. آنچه که دوره جدید از ما می‌طلبد اینست که بار دیگر چهارچوبهای فکری و افق‌های خودمان را برای پخته کردن، بیان کردن، و به میان کشیدن کمونیسم کارگری و به دست دادن یک پرچم انقلابی برای طبقه کارگر ترسیم کنیم و همچنین آنها یک جریان پرنفوذ در میان کارگران تبدیل کنیم. این رسالتی است که باید با عزم و اراده جدید و در شرایط جدیدی از پیش برد.

وقتی این حرف زده میشود ابتدا باین معنی نیست که تمام سرنوشت‌ها بستگی به یک کنگره و با مجمع حزبی دارد. این کنگره تنها میتواند نقطه‌ای، و شاید نقطه مهمی، در کل پراتیک و در کل خط مشی و جهت‌گیری‌هایی باشد که حزب کمونیست در تمام دوره آتی برای خودش میگذارد. آنچه این کنگره، و بویژه دوره بعد از این کنگره، بایستی

برای ما بیار بیاورد، دقیقا بلند کردن و یا تاکید مجدد بر کمونیسم کارگری به عنوان آن آلترناتیو انقلابی خلاف جریان است که طبقه کارگر امروز به آن احتیاج دارد، به عنوان آن تفکر انقلابی و آن پراتیک انقلابی است که مورد نیاز طبقه کارگر است. در دورانی که سوسیالیسم های بورژوازی به افول میروند و به اضمحلال میگیرند، این کمونیسم برعکس پرچم خودش را در کمال شادایی و با اطمینان و امیدی که از افق خود در قبال آینده میگیرد، بلند میکند.

یک چنین دوره‌ای در عین حال از ما میطلبد که این افق را بدواً به افق مشترک و اعتقاد تزلزل ناپذیر تعداد هر چه بیشتر و حتی الامکان همه فعالین حزب کمونیست تبدیل کنیم تا بتوانیم از آن نیرویی بگیریم که با آن وظایف دوره آتی‌مان را پیش ببریم.

بنظر من واضح که یک چنین دوره‌ای در عین حال ایجاب میکند که با اتکا به این افق مشترک، نهایت فداکاری، نهایت وحدت عمل، و نهایت دیسیپلین را داشته باشیم.

شاید اینها برای یک کادر حزب کمونیست چیز بدیهی‌ای بوده باشد، ولی من لازم دیدم که در ابتدای کار کنگره سوم یکبار دیگر این حقایق را گفته باشم، و امیدوارم بتواند به ما نه فقط برای پیشبرد کارمان در این کنگره و جهت گیریهایی که این کنگره باید داشته باشد، بلکه بمراتب مهمتر از آن برای ناظر کردن این جهت گیری بر تمام پراتیک دشواری که حزب کمونیست از این بعد و در دوره آتی خواهد داشت، کمکی بکند.

اقتصاد سیاسی پرسترویکا

ایرج آذرین

پرسترویکا، لفظ روسی "بازسازی"، عنوان رسمی مجموعه طرحها و اقداماتی است که ظرف سه سال گذشته، با روی کار آمدن گورباچف، برای غلبه بر بن بست اقتصادی شوروی ارائه شده است. عصاره پرسترویکا تغییر در سیستم اقتصادی شوروی در جهت گسترش بازار و رقابت است. چنین واقعه‌ای از مهمترین تحولات قرن بیستم در سطحی جهانی است. استالین نخستین برنامه پنجساله و کلکتیویزاسیون کشاورزی را، که سیستم اقتصادی فعلی شوروی را شکل داد، یک انقلاب از بالا خواند. به همین معنا، گورباچف نیز میتواند ادعا کند که "پرسترویکا یک انقلاب است" و "پرسترویکا را میتوان یک انقلاب از بالا نامید."*

* پرسترویکا، ص ۴۹ و ص ۵۵. (همه نقل قولها از متن انگلیسی کتاب است.)

مدل اقتصادی مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی مرکزی یا استقرارش در شوروی در سالهای ۳۰ این قرن، تحت نام "ساختن سوسیالیسم در یک کشور"، به صورت آلترناتیوی جهانشمول در برابر سرمایه‌داری کلاسیک مبتنی بر بازار رقابتی قرار گرفت. بمدت چندین دهه این مدل اقتصادی بمنزله الگوی موفق برای رشد شتابان اقتصادی (با جذابیتی بخصوص برای کشورهای توسعه نیافته)، برای احتراز از بحرانهای ادواری اقتصادی و تضمین رشد بیوقفه اقتصادی (با هواخواهانی بخصوص در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) اعتباری جهانی داشت. بن بست این مدل در مهد آن، شوروی، پیروزی بزرگی برای سرمایه‌داری رقابتی اروپای غربی و آمریکاست.

چنین تحولی واقعه‌ای منحصر به شوروی نبوده و نمی‌ماند. از چین تا مجارستان، و از برمه تا لیبی یا الجزایر، در همه جا سیستم سرمایه‌داری دولتی فرو میریزد و جای خود را به شکل کلاسیک سرمایه‌داری رقابتی می‌سپارد. برخی از این کشورها چنین چرخشی را زودتر از شوروی آغاز کرده‌اند، و بعضی هم اکنون بسیار فراتر از طرحهای پیش بینی شده در شوروی در همین راه پیش تاخته‌اند. اما پرسترویکای شوروی بیشک از همه موارد، مشابه با اهمیت تر است. شوروی نه فقط نخستین بلکه نمونه‌اعلی این مدل اقتصادی بوده است، و بر همین اساس به یک ابر قدرت نظامی تبدیل شده و در رأس یکی از دو بلوک اصلی سیاست جهانی، چهره جهان معاصر را بشدت تحت تاثیر قرار میداده است.

به این ترتیب پیروزی بدست آمده برای سرمایه‌داری های رقابتی ایدا به عرصه اقتصادیات محدود نیست. چرا که چرخش پرسترویکا در

شوروی الزاما همراه با تغییرات مهمی در سیاست داخلی و سیاست بین‌المللی، و طبعاً عقب نشینی‌های متناظری در عرصه ایدئولوژیک نیز بوده است.

برای جنبش بین‌المللی کارگری، تحول پرسترویکا، فراتر از معانی بلافصلی که برای زندگی و مبارزه بیش از صد میلیون زن و مرد کارگر در شوروی دارد، تاثیرات مهمی به‌مراه دارد. چه از این لحاظ که این تحول شرایط تازه‌ای در سطح ملی و بین‌المللی برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایجاد میکند، و چه از این زاویه که همراه با سقوط مدل اقتصادی "سوسیالیسم اردوگاهی"، آوار آن بنای ایدئولوژیک - سیاسی عظیمی که بر همین مبنا ساخته و پرداخته شده بود بر سر احزاب هواخواه شوروی خراب میشود، و چهره‌بندی‌چپ را در بسیاری از کشورها دگرگون میکند.

پرسترویکا چیست؟

هرگونه تاخیری در شروع پرسترویکا می‌توانست در آینده نزدیکی به وضعیت داخلی وخیم‌تری منجر شود که، با صراحت باید گفت، همراه یا بحران‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی جدی می‌بود.*

وقتی گورباچف چهار سال پیش به دبیر کلی انتخاب شد، مطبوعات بورژوازی جهان غرب، به عادت مالوف، از این سخن گفتند که یکبار دیگر یک "اصلاح طلب" در شوروی باید بخت خود را بیازماید. رویدادهای سه سال اخیر، از جمله افشاگری‌ها و اعترافات خود زمامداران شوروی و مهمتر از آن نفس اقدامات و طرحهای پرسترویکا، اکنون جای تردیدی باقی نگذاشته که تحولات جاری در شوروی نه نتیجه پافشاری یک "اصلاح طلب" است، و نه محصول یک چرخش دل‌بخواه در سیاست‌های هیات حاکمه. بعکس، آنچه گورباچف و همفکران او را روی کار آورده و آنچه طراحی و پیگیری سیاستهای پرسترویکا را برای آنها امری ضروری کرده، روندهای عینی عمیقی است که بمدت چند دهه در جامعه شوروی، و بخصوص در اقتصاد شوروی، جریان داشته است.

* گورباچف، پرسترویکا، ص ۱۷.

ما در ادامه مطلب به خود این روند خواهیم پرداخت، اما نخست بهتر است تصویری از وضعیتی که منجر به روی کار آمدن گورباچف و اتخاذ پرسترویکا شد بدهیم.

بحران اقتصادی

اقتصاد شوروی دچار شدیدترین بحران تاریخ پنجاه ساله خویش است. بحران در اینجا نیز، مانند بحران در هر کشور سرمایه‌داری‌ای، اساساً فقدان رشد اقتصادی، یا به عبارت دیگر عدم امکان انباشت سرمایه است. حتی ارقام و آمار پرمبالغه رسمی، که پیش از دوران پرسترویکا از سوی مقامات صادر میشد، نشان میداد که اقتصاد شوروی یک روند رشد نزولی و رو به رکود را طی میکند. بطور نمونه، مطابق آمار رسمی، رشد تولید ناخالص ملی از حدود ۱۰٪ در سال، در برنامه پنجساله ۷۰ - ۱۹۶۶، به حدود ۴٪ در سال در برنامه پنجساله ۸۵ - ۱۹۸۱ سقوط کرد. البته اینها ارقام واقعی نیستند، بطوری که امروز آقان بگیان مشاور اقتصادی گورباچف و از طراحان (یا بقولی طراح) اقتصادی پرسترویکا مینویسد:

در دوره ۸۵ - ۱۹۸۱ عملاً رشد اقتصادی صفر بود. رکود بیسابقه‌ای در فاصله ۸۲ - ۱۹۷۹ روی داد، و تولید ۴۰٪ از کل اجناس صنعتی سقوط کرد. کشاورزی نزول کرد (و در سراسر این دوره نتوانست به سطح محصول

۱۹۷۸ برسد). استفاده از منابع مولد سریعاً سقوط کرد و نرخ رشد تمامی شاخص های تولید اجتماعی کند شد: در واقع بارآوری کار افزایش نیافت و بازدهی سرمایه گذاری [اصطلاح محترمانه نرخ سود] نزول کرد... در مجموع بنظر میرسد برنامه ۸۵ - ۱۹۸۱ انجام نشد و کشور به وضعیت اقتصادی وخیمی سقوط کرد.*

واقعیت اینست که برنامه پنجساله ۸۰ - ۱۹۷۶ نیز از اهداف تعیین شده شدیداً عقب مانده بود. عموماً آهنگ انباشت، بخصوص از سال ۱۹۷۰ به بعد، مدام در حال کاهش شدید بوده است. سقوط نرخ رشد تولید ناخالص ملی تنها یک شاخص این امر است. عقب افتادگی شوروی از نظر تولید تکنولوژی مدرن (به استثناء صنایع نظامی و فضایی)، و بویژه عقب افتادگی در بکارگیری تکنولوژی مدرن در تولید، نه فقط فاصله اقتصادی شوروی از اروپا و آمریکا را در این زمینه بیشتر کرده، بلکه مکان او را در مقایسه با "کشورهای تازه صنعتی شده" ای چون کره جنوبی و تایوان نیز به خطر انداخته است. تنزل کیفیت کالاها در مقایسه با کالاهای مشابه ساخت غرب (و بعضاً تنزل مطلق کیفیت) تبدیل به یک خصوصیت اقتصاد شوروی شده است. اما شاخص های عمومی اقتصادی هنوز وضعیت زندگی شهروندان "عادی"

* ABEL AGANBEGYAN, THE CHALLENGE: ECONOMICS OF PERESTROIKA, HUTCHINSON, LONDON, 1988, P.3

شوروی، طبقه کارگر چندین ده میلیونی را منعکس نمیکنند. کمبود مواد غذایی، وضعیت ناهنجار مسکن، سقوط کیفیت و کمیت خدمات عمومی و کالاهای مصرفی، وضعیت روبه وخامت بهداشت عمومی، نزول سطح آموزش و پرورش، پائین آمدن طول عمر متوسط، و افزایش مرگ و میر اطفال وجه دیگری از وضعیت بحرانی جامعه شوروی را بازگو میکنند. (برای آمار و ارقام مختصری در مورد برخی از اینها، از زبان خود مقامات، رجوع کنید به ضمیمه ۱، ترجمه سخنرانی‌ای از آقان بگیان.)

نکته اینجاست (و اینرا از زبان خود گورباچف نیز خواهیم دید) که سقوط شدید سطح زندگی طبقه کارگر دقیقا نتیجه اقدام آگاهانه دولت بوده است. یعنی دولت شوروی، عینا مشابه اقدامی که در هر جامعه سرمایه‌داری بحران زده میشود، برای خنثی کردن آهنگ سقوط انتباشت از سهم مصرفی طبقه کارگر کم کرده و بر سرمایه‌گذاری افزوده است. بطوری که، بگفته آقان بگیان، "سطح زندگی مردم از ظرفیت صنعتی کشور عقب می‌افتاده است."* و در فاصله ۸۵ - ۱۹۸۱ سطح زندگی دو سوم از جمعیت نزول کرد.

ویژگی رهبری گورباچف در این نیست که دریافته ادامه این اوضاع به "وضعیت داخلی وخیم‌تر" و "بحرانهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی جدی" منجر میشود. دریافتن این امر از سوی اسلاف گورباچف نیز مستلزم هوش خاصی نبود. ویژگی رهبری گورباچف در اینست که او اعلام نموده علت رکود و بحران در سیستم اقتصادی شوروی، یعنی در

*آقان بگیان، ضمیمه ۱ همین مقاله.

سیستم برنامه‌ریزی مرکزی است، و راه غلبه بر آن در تظهور سیستم برنامه‌ریزی مرکزی نهفته است.*

غلبه بر رکود اقتصادی در هر حال نهایتاً به معنای فراهم آوردن ملزومات انباشت سرمایه ("رشد اقتصادی") و بالا بردن نرخ انباشت سرمایه است. در دوران برزنف نیز اقدامات فوق‌العاده‌ای به همین منظور بعمل آمد، ولی طبعاً مطابق با و در چهارچوب همان سیستم اقتصاد برنامه‌ریزی شده قرار داشت. به این ترتیب که از طریق برنامه‌ریزی مرکزی تلاش شد تا تولید تشدید شود، یعنی میزان تخصیص مواد اولیه و نیروی کار به واحدهای تولیدی را در برنامه مرکزی افزایش دادند و واحدها نیز ملزم به بالا بردن حجم محصولاتشان شدند. این شیوه گسترش تولید، در اصطلاح اقتصاد، گسترش سطحی (EXTENSIVE) نامیده میشود، و در تعایز با گسترش عمقی (INTENSIVE) به این معناست که افزایش محصول دهی در یک واحد، نه از طریق ارتقاء تکنولوژی، بلکه از طریق افزودن ماشین آلات مشابه و نیروی کار متناظر (یعنی در حقیقت امتداد دادن خط تولید موجود) انجام میگردد. بعنوان مثال میتوان گفت دوبرابر کردن سطحی (EXTENSIVE) تولید یک کارخانه بمعنای ایجاد کارخانه مشابهی در کنار کارخانه موجود است.

اما روشن است که تأمین رشد اقتصادی از طریق گسترش سطحی

* برای توضیح کوتاهی در مورد چگونگی برنامه‌ریزی مرکزی در شوروی رجوع کنید به مقاله "ویژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی" در همین شماره، بخش "برنامه‌ریزی مرکزی در اقتصاد شوروی".

تولید تا آنجا مقدور است که منبع وسیعی از مواد اولیه و نیروی کار (LABOUR FORCE جمعیت کارگر) موجود باشد. با اتمام منابع و عدم رشد متناسب جمعیت کارگر، راه حل گسترش سطحی تولید سرعت به بن بست برخورد و گرایش اقتصاد شوروی به رکود و بحران به روند خود ادامه داد.

گورباچف همین پروسه را چنین ترسیم میکند: "فشار برای افزایش مداوم "حجم تولید" *، بویژه در صنایع سنگین تبدیل به "اولویت مقدم" و هدفی در خود شده بود. " این امر از طریق "گسترش سطحی تولید" انجام میگرفت، و به این ترتیب هر موسسه‌ای برای بالا بردن میزان فعالیتش میباید تلاش میکرد تا مواد اولیه بیشتر و نیروی کار بیشتری بکار گیرد. در حقیقت هرچه هزینه موسسه بیشتر میشد، حجم تولید او نیز افزایش مییافت. از این رو بخش زیادی از سرمایه ثابت صرف ساختمان‌ها و دفاتر جدید برای کارخانه میشد، و عملاً بخش زیادی از ثروت جامعه "بلااستفاده" مصرف میشد. سیستم برنامه‌ریزی مرکزی شوروی با تضمین رساندن مواد اولیه به هر موسسه، مدیران را به مصرف هرچه بیشتر سوق میداد. مدیران موسسه‌ها، گذشته از بکارگیری مواد اولیه هرچه بیشتر، با استخدام تعداد هر چه بیشتری کارگر نیز میتوانند "حجم تولید" را در ظاهر افزایش دهند. "نتیجتاً، علیرغم

*تولید ناخالص GROSS PRODUCT. برای توضیح این اصطلاح در اقتصاد شوروی رجوع کنید به مقاله "ویژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی"، در همین شماره.

همه "حجم تولید"، کمبود اجناس وجود داشت.*

در حقیقت ما برای یک واحد محصول از سایر
ممالک پیشرفته میزان بسیار بهشتی از مواد خام،
انرژی، و سایر منابع مصرف میکنیم. ثروت کشور ما
از لحاظ منابع طبیعی و انسانی ما را تنبل، و حتی
میتوان گفت فاسد، کرده است. [این ثروت] در
حقیقت موجب اصلی این امر است که اقتصاد ما
توانسته تا چند دهه توسعه سطحی داشته باشد.

ما که به اولویت دادن به رشد کمی خو کرده بودیم،
وقتی نصرت سعی کردیم تا نرخ نزولی رشد را متوقف
سازیم، اینکار را عمدتاً با افزایش مداوم هزینه ها انجام
دادیم: صنایع [تولید] سوخت و انرژی را بیشتر کردیم و
استفاده از منابع طبیعی را در تولید افزایش دادیم.

پس از آن زمان منابع مواد اولیه یافتنش دشوارتر شد
قیمتش بیشتر. از سوی دیگر، شیوه سطحی گسترش سرمایه
ثابت به کمبود مصنوعی نیروی کار منجر شد.**

* پرسترویکا، ص ۱۹.

** همانجا، ص ۲۰ - ۱۹.

الیهه منطقا روشن نیست که در بحث آقای گورباچف در نقد گسترش سطحی تولید، چرا تنها کمبود نیروی کار است که به صفت "مصنوعی" مزین میگردد. در حالی که کمبود مواد اولیه برای ایشان یک نتیجه محتوم و طبیعی بشمار می‌آید. (طبعاً ایشان انتظار داشتند همان میزان کار را کارگران کمتری انجام دهند.) بهرحال، در توضیح آقای گورباچف از سیر ماجرا، این کمبود نیروی کار یک نتیجه مصیبت آمیز دیگر نیز برای اقتصاد داشته است. ایشان بلافاصله ادامه میدهند:

بمنظور تصحیح این امر، شروع شد به اینکه مزایای زیاد، ناموجه، و در حقیقت کسب نشده‌ای پردازند، و انواع پاداش‌ها، زیر فشار این کمبود، معمول شود. و در مراحل بعد کار به اینجا رسید که گزارش سازی برای تفع بردن رواج یافت. گرایش‌ات انگلی روبه رشد نهاد، اعتبار کار دلسوزانه و با کیفیت مرغوب پائین آمد، و یک ذهنیت "همسطح کردن دستمزدها" داشت رواج مییافت. عدم تعادل میان میزان کار و میزان مصرف، که مانند لولای اتصال مکانیزم ترمز شده بود، نه فقط سد راه رشد یارآوری کار شد، بلکه به تحریف اصل عدالت اجتماعی نیز منجر شد.*

* همانجا

به این تفسیر گورباچف از "عدالت اجتماعی" و اعتراض ایدئولوژیک ایشان به "همسطح کردن دستمزدها" در ادامه مطلب خواهیم پرداخت. اینجا کافیست منظور او را دریابیم. گورباچف اینرا میگوید که گسترش سطحی تولید، به کمبود نیروی کار منجر میشود، و کمبود نیروی کار مانع از اینست که بتوان دستمزد کارگر را گرو افزایش بارآوری کرد. گورباچف، مانند هر کارفرمایی، در حقیقت میگوید وقتی کارگر کمهائ باشد "ناز" میکند و کارفرما هم ناگزیر است نازش را بکشد و دستمزد بالا بپردازد. به زعم گورباچف این همان "قطعه اصلی ترمزی" است که جلوی پیشرفت اقتصادی را در شوروی گرفته است و "به این ترتیب، لختی توسعه سطحی اقتصاد به رکود و بن بست اقتصادی منجر میشود."*

تاثیر رکود اقتصادی بر سایر عرصه های اجتماعی، در شوروی که دولت کنترل مطلق اقتصاد را دارد، بسیار مستقیم و سریع اتفاق افتاد:

نرخ نزولی رشد و رکود اقتصادی یناگزیر بر سایر عرصه های زندگی جامعه شوروی تاثیر میگذاشت. گرایشات منفی ای بر عرصه اجتماعی جدا تاثیر گذارد و منجر به ظهور به اصطلاح "اصل پس ماند" شد، که مطابق آن پس از

* همانجا.

تخصیص بودجه به عرصه تولید، آنچه در بودجه مانده بود به برنامه های اجتماعی و فرهنگی تعلق میگرفت ... وضعیت پوچی ایجاد شده بود ... موشکهای ما میتوانند با دقتی اعجاب آور ستاره دنباله دار "هالی" را بپایند و به زهره پرواز کنند، اما در کنار این دستاوردهای علمی و تکنولوژیک، فقدان آشکار بازدهی در کاربرد دستاوردهای علمی در نیازهای اقتصادی بچشم میخورد، و بسیاری از وسایل خانگی شوروی کیفیت نازلی دارند.*

به این ترتیب فقدان رشد اقتصادی، رکود تولید، بالا رفتن بارآوری کار، عدم بکارگیری تکنولوژی مدرن در تولید، شرایط را برای یک بحران تمام عیار اقتصادی بوجود آوردند. تاثیرات این بحران بر وضعیت اجتماعی، همانطور که گورباچف خود معترف است، شوروی را برآستی در آستانه انفجار اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی قرار داد. در این شرایط "آستانه بحران" گورباچف به دیر کلی حزب منصوب میشود و راحل های جدید ارائه میشوند.

پرسترویکا

تنها فشار انفجار آمیز بحران زمامداران شوروی را ناگزیر

ساخت تا شیوه های سنتی در اقتصاد شوروی را کنار بگذارند و به راه حل پرسترویکا تن دهند، گورباچف خود این ناگزیری را چنین توضیح میدهد:

[در پلنوم کمیته مرکزی در آوریل ۱۹۸۵] روشن بود که اقدامات تزیینی و وصله کاری دیگر چاره کار نیست. یک بررسی کامل لازم بود. انتظار کشیدن نیز دیگر ممکن نبود، چرا که تا همانجا هم زمان بسیاری از دست رفته بود.*

همین پلنوم گورباچف را در مقام دبیر کلی تثبیت میکند و ضرورت چرخش اقتصادی را در خطوط کلی تصویب میکند.

یک بررسی بدون پیشداوری و صادقانه ما را به این تنها نتیجه گیری منطقی ممکن رساند که کشور در آستانه بحران قرار دارد. پلنوم آوریل ۱۹۸۵، که سرآغاز استراتژی تازه پرسترویکا بشمار میرود، این نتیجه گیری را اعلام کرد و اصول اساسی استراتژی را فرموله نمود.**

* استراتژی تازه " پرسترویکا، طبعا همان هدف کهنه غلبه بر

* همانجا، ص ۲۲.

** همانجا، ص ۲۳.

رکود اقتصادی و بالا بردن نرخ رشد (=انباشت) را دارد. حال که رشد اقتصادی به سطح صفر و زیر صفر سقوط کرده و نیروی کار (LABOUR FORCE) وسیعی برای گسترش اقتصاد در دسترس نیست، تنها راه حل افزایش بارآوری کار شاغلین است. اساس راه حل پرسترویکا افزایش بارآوری کار از طریق بکارگیری تکنولوژی مدرن در تولید است. جنبه تحول بخش پرسترویکا، در مقایسه با تلاش های پیشین دولت شوروی برای غلبه بر رکود اقتصادی، در اینست که بکار گرفته شدن تکنولوژی مدرن در تولید را به سیستم برنامه ریزی مرکزی نسبت میدهد، و کلید طلایی مدرنیزه کردن تولید، و در نتیجه افزایش بارآوری کار را، پرهیز از سیستم برنامه ریزی مرکزی شوروی و میدان دادن به عامل رقابت و عملکرد بازار آزاد میداند.

باید صریحا بگویم که تمام کوشش های ما برای تغییر ساختار اقتصاد ملی، انتقال آن به گسترش عمقی، و شتاب بخشیدن به پیشرفت های علمی و تکنولوژیک بنحو فوری تری نیاز به اصلاح ریشه ای مکانیزم اقتصادی را برجسته کرده است.*

آقان بگیان در مورد گسترش بازار در پرسترویکا مینویسد: "طی پرسترویکا مناسبات بازار در شوروی تعمیق و گسترش مییابند" بطوری که

یک بازار توسعه یافته حتی برای خرید و فروش وسایل تولیدی ایجاد میشود و قیمت آنها بر مبنای مکانیزم بازار تعیین میشود.*

در نوشته ها و گفتارهای طراحان پرسترویکا از مساله تضعیف برنامه ریزی بسود گسترش مکانیزم بازار غالباً تحت عنوان "تصحیح سیستم مدیریت" یاد میشود. بجای برنامه ریزی مرکزی عمدتاً از اصطلاح "سیستم اداری مدیریت" استفاده میشود (گویا به این دلیل که دستورات برنامه مرکزی صرفاً به نیروی اتوریته اداری میتواند واحد های تابع را ملزم به عملکرد معینی کند)، و در مقابل "سیستم اقتصادی مدیریت" را بجای مکانیزم بازار و رقابت بکار میگیرند. (باز گویا به این عنوان که عملکرد یک واحد تولیدی تحت عوامل بازار، بدون اجباری اداری، صرفاً بر مبنای "اقتصادی" سود صورت میگیرد.) بهرحال باید محتوای واقعی این اصطلاحات را برای درک آنچه زمامداران شوروی میگویند همواره مد نظر داشت:

اصلاحات اقتصادی جاری این چشم انداز را دارند که در تمام سطوح مدیریت تاکید را از شیوه های اداری به شیوه های اقتصادی مدیریت انتقال دهند... اصلاحات بر افزایش قابل ملاحظه ای استقلال واحدها و مجتمع ها، و تبدیل آنها به واحدهایی که حساب سود و زیان خود را نگاه میدارند و منابع مالی خود را تامین میکنند متکی است و حقوق قانونی لازم را در این زمینه ها به واحدهای

* AGANBEGYAN, CHALLENGE, P.128

به واحد های تولیدی اعطاء خواهد کرد. واحد های تولیدی اکنون در مورد مدیریت سودآور و نتیجه نهایی عملکردشان مسئولند و سود یک واحد تولیدی مستقیماً متناسب با بازدهی آن خواهد بود.*

واقعیت این است که تلاش برای چنین "اصلاحاتی" در رژیم اقتصادی شوروی امر تازه ای نیست و سابقه آن دستکم به دهه های ۵۰ و ۶۰، و اصلاحات خروشچف، و کاسیگین - لیبرمان میرسد. گورباچف نیز طبعاً اینرا میدانند. اما در مورد تفاوت برنامه خود با اصلاحات مشابه در گذشته میگوید:

آن کوشش ها به این دلیل ناتمام و نامنجم بودند که تنها بر برخی از نکات تأکید میگذارند و نکات دیگر را از قلم می انداختند. اگر بخواهیم صریح باشیم باید بگوییم که راه حل هایی که ارائه میشد ریشه ای نبودند، بلکه نیمچه - اقداماتی بودند که غالباً جوهر مساله را در نظر نداشتند... در اقتصاد برنامه ریزی شده ما، در نگاه اول منطقی بنظر میرسد که بازسازی را از مرکز آغاز کنیم، و ساختار و نقش ارگانهای مرکزی اقتصاد را تعیین کنیم، و آنگاه به سراغ سطوح میانی مدیریت، و دست آخر به سراغ سطوح پایه ای، واحدها و مجتمع های تولیدی، برویم

* گورباچف، همانجا، ص ۳۳.

این ممکنست از زاویه منطق تجربیدی درست باشد، اما واقعیت و تجارب فراوان منطق دیگری و شبهه برخورد دیگری را حکم میکنند؛ ما باید از حلقه اصلی زنجیره اقتصاد، از واحدها و مجتمع‌ها، آغاز کنیم. ما باید با یافتن کارآترین مدل اقتصادی برای اینها شروع کنیم، و سپس شرایط مساعد را برای آن بیافرینیم، حقوق اینها را تحکیم کنیم و گسترش دهیم، و تنها بر این مبنا تغییراتی بنیادی را در عملکرد سطوح عالی مدیریت وارد کنیم. وقتی ما این توالی را برای کوششهای بازسازی تعیین کردیم اینرا مد نظر داشتیم که در آنجاست، در واحدها و مجتمع‌ها، که پروسه اصلی اقتصاد اتفاق می‌افتد، که ارزش‌های مادی خلق میشوند، و ایده‌های علمی و تکنولوژیکی جامه عمل می‌پوشند.*

به این ترتیب پرسترویکا بیشترین توجه را به واحدهای تولیدی داشته و تغییرات مورد نظر در این سیاست‌ها تاثیر گذاری بر پروسه کار در سطح واحدهای تولیدی را دنبال میکند. پرسترویکا البته برنامه تمام و کمالی نیست، بلکه بیشتر جهت‌گیری‌ها، اعلام اهداف، و برخی مهمترین اقدامات کوتاه مدت و میان مدت را دربر میگیرد که ظرف سه سال گذشته بتدریج مطرح شده‌اند. پلنوم آوریل ۱۹۸۵، کنگره ۲۷ حزب در ماه مارس ۱۹۸۶، و پلنوم ژوئن ۱۹۸۷

* همانجا، ص ۸۵ - ۸۴.

مرتبا در این جهت پیش رفته‌اند. بخصوص این پلنوم اخیر با تصویب "مبانی بازسازی مدیریت اقتصاد" و قانون مربوط به موسسات و واحدهای دولتی (که از ابتدای سال ۸۸ به عمل درآمد) اقداماتی را در همین مسیر به جریان انداخته‌اند. مهمترین جهت گیری های عمومی‌ای که معطوف به کاستن از نقش برنامه‌ریزی مرکزی بسود مکانیزم بازار و رقابت بوده بقرار زیرند:

— فعالیت کلیه واحدها بر مبنای سود دهی

در سیستم سرمایه‌داری دولتی متمرکز شوروی تاکنون (حتی پس از اصلاحات کاسیگین در جهت افزایش استقلال موسسات تولیدی و اقتصادی) عموماً وضعیت چنین بوده که برنامه‌ریزی مرکزی تعیین میکند که هر واحد تولیدی چه حجمی از چه نوع محصولی را باید تولید کند. برنامه مرکزی تامین نیروی کار، مواد اولیه، خدمات و کالاهای آماده (یا نیمه آماده) را که برای تولید معین هر واحد مورد نیاز است را تضمین میکند. کل محصول کارخانه نیز عموماً سفارش دولت محسوب میشود، حتی اگر در عمل تحویل کارخانه مجاور شود. به این ترتیب، در سیستم تاکنونی شوروی، برای هر واحدی عملاً فروش کالاهایش به خریدار (دولت) از پیش تضمین شده است.

پرسترویکا از کلیه واحدهای دولتی (تقریباً تمام واحدهای اقتصادی، و بخصوص تمام واحدهای صنعتی دولتی‌اند) میخواهد تا خود مسئولیت سود و زیان موسسه خود را برعهده گیرند، حساب

هزینه هاشان را نگاهدارند، و تولید را به نحوی یا در صورتی انجام دهند که این هزینه ها را جبران کند و سودی نیز عاید شان نماید. واحدهای که زیان بدهد طبعاً ورشکسته و تعطیل میشود. در زبان پرسترویکا، این امر را "حسابداری هزینه ها" مینامند، این اصطلاحی است که در تاریخ تکامل سیستم اقتصاد شوروی سابقه‌ای ۶۰ - ۷۰ ساله دارد، و معنای واقعی‌اش اینست که دولت دیگر ضرر و زیان واحدهای تولیدی را پرداخت نمیکند. تا پیش از پرسترویکا زیان واحدهایی که قیمت تمام شده محصولاتشان غیر اقتصادی بود (یعنی هزینه تولیدشان بیش از کل قیمت محصولات میشد) را دولت در عمل از محل سود واحدهای دیگر جبران میکرد. قیمت گذاری در اقتصاد شوروی بنا به همین ملاحظه شکل گرفته است، و از آنجا که مطابق برنامه مرکزی کلیه محصولات سفارش دولت محسوب میشد، دولت میتواند قیمت یک محصول معین را طوری تعیین کند که واحد تولید کننده آن علی‌الظاهر زیان ندهد. به این ترتیب قیمت‌ها تناسب درستی با قیمت‌های تمام شده واقعی نداشتند. (مساله قیمت گذاری، یا به اصطلاح خودشان، "شکل‌گیری قیمت‌ها" از دهه ۳۰ تا به امروز مورد مباحثات فراوانی نزد سیاستمداران و اقتصاددانان شوروی بوده است.)

از همین‌اشاره مختصر پیداست که عملکرد موسسات پر مبنای سوددهی درگرو تغییردادن مولفه‌های متعددی، و از جمله "شکل‌گیری قیمت‌ها" است.

— واگذار کردن قیمت ها به عملکرد بازار

از این امر نیز در زبان پرسترویکا با اصطلاح "اصلاح سیستم شکل گیری قیمت ها" یاد میشود. در بالا اشاره کردیم که فعالیت هر واحد بر مبنای سود دهی ممکن نمیشود مگر اینکه تعیین قیمت محصول به عملکرد بازار، به عرضه و تقاضا سپرده شود. اقدامات تاکنونی در پرسترویکا هنوز سیستم قیمت گذاری را در عمل تغییر نداده است. اما پرسترویکا بعنوان یک جهت گیری الزامی بر انحلال سیستم فعلی قیمت گذاری تاکید میکند. گفته میشود که از سال ۱۹۹۱ قیمت ها عمدتاً "آزاد" میشوند، یعنی تعیین آنها به مکانیزم بازار واگذار میشود. اما "آزاد" کردن قیمت ها، که با حذف سوبسیدهای دولتی بیشک با افزایش زیادی در قیمت کالاهای مصرفی همراه خواهد بود، عواقب اجتماعی وسیعتری دارد. بنا بر این در مورد شتاب عملی کردن "اصلاح" قیمت ها فعلاً احتیاط میشود.

— تضعیف برنامه ریزی مرکزی

گسترش مکانیزم بازار طبعاً در گرو محدود کردن و تضعیف نقش برنامه ریزی ای است که عملکرد واحد ها را به آنها ابلاغ میکند. تضعیف برنامه ریزی مرکزی در قدم اول اینست که بجای دستور صادره از طرف برنامه مرکزی، دولت بعنوان یک مشتری در برابر هر واحد

تولیدی ظاهر شود و با او قرار داد ببندد. دولت حجم معینی از محصول را با کیفیت و قیمت معینی (با توافق طرفین) سفارش میدهد، و مسئولیت تامین مواد اولیه را تنها برای میزان سفارش دولتی بعهده میگیرد. از همان ابتدای کار نیز میزان سفارشات دولت نسبت به آنچه امروزه برنامه ریزی مرکزی به دوش واحد ها میگذارد کمتر خواهد بود، و بهرور این میزان نیز به یک حداقل مطلقا غیر قابل صرفنظر نزول خواهد کرد. سفارشات دولتی نهایتا صرفا به برخی از شاخه ها، نظیر برق رسانی و غیره (یعنی آن پروژه های عمومی که بنا به ماهیت خود تقریبا در هر کشور سرمایه داری رقابتی نیز محتاج نظارت متمرکز دولتی است) محدود خواهد شد.

در مقابل، داد و ستد مواد اولیه، کالاهای نیمه ساخته، و محصولات بهن کارخانجات - بدون واسطگی دولت و برنامه مرکزی - مستقیما از طریق بازار عملی خواهد شد. هر واحد دولتی، سوای سفارشات دولتی، برای اخذ سفارش بازاریابی میکند، و با موسسات و واحدهای دیگر وارد معامله شده و قرارداد می بندد. مواد اولیه را نیز (سوای مواد اولیه سفارشات دولتی که از دولت تحویل میگیرد) از بازار آزاد میخرد.

این امر در زبان طراحان پرسترویکا چنین نامیده میشود: "تضعیف سلسله عمودی بِنفع تقویت پیوند افقی"، که بمعنای تضعیف رابطه مرکز برنامه ریز با واحدها، و تقویت گسترش معاملات مستقیم بهن خود واحد هاست.

— اصلاح سیستم بانکی و تجاری

در حال حاضر تامین مالی موسسات تولیدی از طرف دولت و برنامه مرکزی انجام میگیرد. هر موسسه تولیدی به بانک معینی مرتبط است و حجم اعتباری را که برنامه مرکزی برای موسسه مربوطه تعیین کرده بانک پرداخت میکند. فعالیت واحد ها بر مبنای سود دهی مستلزم اینست که واحد ها آزاد باشند تا با بانکهای متعددی تماس بگیرند و بر اساس عملکرد مثبت اقتصادی خود (میزان سوددهی، حجم قراردادهای آتی و غیره) بتوانند اعتبارات بیشتری دریافت کنند. بانکها نیز متقابلا باید آزاد باشند تا با ارزیابی مشتری های متعدد خود میزان اعتبار و نرخ بهره و غیره را تعیین کنند. پرسترویکا این جهت گیری را نیز در خود دارد، هرچند هنوز اقدام عملی ای در این زمینه صورت نگرفته است.

در زمینه تجارت خارجی نیز تغییرات مهمی لازم اند. انحصارات دولت در تجارت خارجی از بین میرود. هم اکنون به برخی شاخه های تولیدی قانونا اجازه داده شده تا برای تهیه مواد اولیه مورد نیاز یا برای فروش محصولات خود در خارج شوروی نیز مستقیما بازار یابی کنند و قرارداد ببندند. گذشته از مانع بوروکراسی، مشکل اصلی در این راه سیستم پولی فعلی شوروی است. از آنجا که قیمت محصولات موسسات تولیدی هنوز بر مبنای مکانیزم بازار تعیین نمیشود، بستن قرار داد با موسساتی در خارج از شوروی با مشکل روبروست. در سیستم قیمت گذاری فعلی، قیمت های تعیین شده توسط برنامه مرکزی منعکس کننده

قیمت های واقعی نیستند، و بنابر این قیمت محصولات واحد های تولیدی مختلف که همگی به روبل بیان میشوند، تنها با نرخ های متفاوتی میتوانند به ارز خارجی معادل تبدیل شوند. هم اکنون بیش از دو هزار نرخ تبدیل مختلف برای روبل وجود دارد. اصلاح این سیستم مالی (که خود وابسته به "اصلاح" قیمت هاست) و ایجاد آنچه "روبل قابل تبدیل" نامیده میشود یکی دیگر از جهت گیری های پرسترویکا است.

— نقش جدید دولت در اقتصاد

گفتیم که غرض پرسترویکا از همه این تغییرات در سیستم برنامه ریزی مرکزی بسود گسترش مکانیزم بازار اینست که بحران و رکود اقتصادی، به یمن بکارگیری تکنولوژی و افزایش بارآوری کار، پایان گیرد. بنابر این در کنار "آزاد" کردن قیمت ها و فعالیت واحد ها بر مبنای سوددهی، و در حقیقت بعنوان مکمل این اقدامات، نقش دولت در اقتصادیات پرسترویکا این خواهد بود تا بر بکارگیری تکنولوژی مدرن (با اولویت های مختلف برای شاخه های مختلف) نظارت کند، و همچنین واحد های تولیدی را ملزم به ارتقاء بارآوری کار نماید.

موارد مشابهی از قبیل کنترل مرغوبیت کالا و استاندارد بودن محصولات نیز از جمله نقش جدید دولت در اقتصاد بشمار میروند. همچنین طبعاً در پرسترویکا جمع آوری و عرضه آمارها و تحقیقات عمومی که صنایع (و کلاً فعالیت اقتصادی) را در طرح و اتخاذ سیاست هاشان

یاری میکند بعهده دولت خواهد بود. این البته نقشی است که دولت‌ها تقریباً در همه کشورها به آن مشغولند، ولی بهر حال در زبان پرسترویکا از آن با عنوان "مفهوم جدید مرکزیت"، یا "نقش جدید برنامه‌ریزی مرکزی" یاد میشود.

اینها که شمردیم مهمترین جهت‌گیری‌های پرسترویکا در زمینه اقتصاد هستند. علاوه بر این جنبه‌ها پرسترویکا شامل اقدامات و جهت‌گیری‌های دیگری نیز هست که به برخی از آنها در ادامه مطلب اشاره گذرایی خواهیم داشت. اما برشمردن جهت‌گیری‌های اصلی فوق کافیهست تا تصویری از هدف پرسترویکا، و چگونگی رسیدن به این هدف را به دست دهد: پرسترویکا امیدوار است با برهم زدن سیستم برنامه‌ریزی مرکزی امکان جذب تکنولوژی مدرن در تولید را فراهم کند. جذب تکنولوژی در تولید بنوبه خود یارآوری کار را افزایش خواهد داد. این امر بمعنای بالا بردن نرخ انباشت سرمایه (رشد اقتصادی) است، و به این ترتیب رکود اقتصادی پایان خواهد گرفت.

طراحان پرسترویکا ادعا میکنند که با افزایش تولید در شوروی، با رشد اقتصادی، وضعیت و خیم اجتماعی فعلی نیز خاتمه مییابد و رفاه اجتماعی بالا خواهد رفت. از همین رو آقایان بگیان، در سخنرانی‌ای که ضمیمه نوشته حاضر است، جهت‌گیری‌های پرسترویکا را به ترتیبی وارونه چنین برمیشمارد: افزایش رفاه اجتماعی، رشد عمقی (بکارگیری تکنولوژی و افزایش بارآوری کار)، و اصلاح مدیریت (گسترش بازار و تضعیف برنامه‌ریزی مرکزی).

ارزیابی پرسترویکا

آیا جز برهم زدن سیستم برنامه ریزی مرکزی راه حل دیگری برای مقابله با بحران اقتصادی شوروی مقدور نیست؟ بعبارت دیگر، آیا عوامل و روند های عینی‌ای تحولات پرسترویکا را یک ضرورت اجتناب ناپذیر کرده‌اند؟ برای پاسخ به سوالاتی از این قبیل، برای یک ارزیابی جامع از پرسترویکا، آتیه آن، و خصوصا تاثیرات آن بر سایر عرصه های اجتماعی، لازم است بحران اقتصادی حاضر در شوروی را در متن انکشاف اقتصاد شوروی، و بر مبنای ماهیت اقتصاد شوروی و همچنین ویژگی های آن بررسی کنیم.

اما ماهیت اقتصاد شوروی مساله مورد مناقشه‌ای است که بمدت چند دهه یک شاخص اصلی تفکیک جریان‌ات مختلف کمونیستی و مدعی کمونیسم بوده است، و هر دیدگاهی نسبت به آن متناظر با مواضع سیاسی و نظری معینی در قبال شوروی، و کل تاریخ جنبش کمونیستی، و نفس سوسیالیسم است. سرمایه‌داری بودن یا نبودن اقتصاد شوروی، مساله این است. ما پائین تر خواهیم دید که چگونه دیدگاه هایی که ماهیت اقتصاد شوروی را غیر سرمایه‌داری قلمداد میکنند در قبال تحولات پرسترویکا نمیتوانند تحلیل منسجمی ارائه کنند. همچنین اشاره خواهیم کرد که چگونه دیدگاه هایی که شوروی را سرمایه‌داری باز می‌شناسند اما ویژگی اقتصاد برنامه ریزی شده در شوروی را در نمی‌یابند

نیز قادر نیستند ارزیابی درستی از پرسترویکا بدست دهند. بنابراین عدم انسجام نظری و آشفتگی سیاسی در قبال تحولات پرسترویکا در هر دو دسته این دیدگاه‌ها ناشی از اشکالات پایه‌ای تری در تبیین ماهیت مناسبات تولیدی در شوروی است. در حقیقت اکنون پدیده پرسترویکا سنگ محکی شده که انسجام تبیین‌های مختلف از مساله ماهیت مناسبات تولیدی در شوروی را تعیین می‌کند.

ما تبیین خود از این مساله را پیشتر طرح کرده‌ایم. در شوروی سرمایه‌داری حاکم است، سرمایه‌داری دولتی. کارگر در شوروی استثمار می‌شود. اینکه صاحب اختیاران سرمایه سند مالکیت را در جیبشان ندارند تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که جامعه شوروی به دو طبقه اصلی تقسیم شده است؛ اکثریت عظیم جمعیت، طبقه کارگر، که در قبال فروش نیروی کار خود مزد دریافت می‌کند، یعنی استثمار می‌شود، و اقلیتی که، با در دست داشتن اهرمهای حزب و دولت، اختیار ابزار تولید و محصول جامعه را بدست دارد و از قبل استثمار طبقه کارگر زندگی می‌کند.

اما سرمایه‌داری شوروی در مقایسه با عملکرد سرمایه‌داری‌های رقابتی از ویژه‌گی‌هایی برخوردار است. سرمایه‌داری دولتی شوروی نشان داده است که در عمل توانسته است یک کشور عقب افتاده را ظرف چند دهه به سرعت تبدیل به یک کشور صنعتی پیشرفته کند. نرخ رشد اقتصاد شوروی در نخستین دهه‌های صنعتی کردن در تاریخ اقتصاد توسعه کم سابقه است. از سوی دیگر در عین حال سرمایه‌داری دولتی شوروی (بخصوص از اواسط دهه ۷۰، و اکنون، با بحران اقتصادی حاضر) این را نیز نشان داده که پس از دوره‌ای از توسعه اقتصادی ظرفیت این

شکل از سرمایه‌داری برای رشد دادن اقتصاد به یک بن بست برمیخورد.

روند اصلی اقتصاد شوروی

منشاء این دو جنبه متناقض ویژگی سرمایه‌داری دولتی شوروی را باید در برنامه ریزی مرکزی و محدودیت شدید مکانیزم بازار جستجو کرد. جنبه اول، یا آنچه می‌تواند امتیاز مثبت سرمایه‌داری دولتی شوروی نسبت به سرمایه‌داری رقابتی شمرده شود، اینست که برنامه ریزی مرکزی (با تعیین اولویت‌های شاخه‌های اقتصاد در سطح کل کشور، با تعیین سهمیه تولید برای هر واحد، با تخصیص منابع و غیره، و بطور خلاصه بدون در نظر گرفتن ملاحظات بازار) این امکان را دارد تا تولید را در آن شاخه‌ها، یا با آن حجم از محصولاتی که بنابه ملاحظات بازار مقرون به صرفه نمی‌بود عملی سازد. اما جنبه دوم ویژگی سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده، یا آنچه باید امتیاز منفی این شکل از سرمایه‌داری در مقایسه با سرمایه‌داری رقابتی شمرده شود، اینست که میزان رشد اقتصادی (انباشت سرمایه) در اینجا با محدود شدن نیروی کار (جمعیت کارگر) در دسترس سقوط می‌کند. بعبارت دیگر سرمایه‌داری دولتی شوروی قادر نیست بر مبنای برنامه ریزی مرکزی، تکنولوژی تولید را ارتقاء دهد و از اینراه بارآوری کار را بالا ببرد. به اصطلاح اقتصاد مارکسی، این شکل از سرمایه‌داری دینامیکی برای استخراج ارزش اضافه نسبی در خود ندارد.*

* رجوع کنید به "ویژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی".

بررسی تاریخی از سیر اقتصاد شوروی همین امر را یخوبی نشان میدهد. تمام انکشاف سیستم برنامه‌ریزی مرکزی در اقتصاد شوروی، از آغازش در دوران استالین، تحت عنوان "سوسیالیسم در یک کشور"، تا به امروز در حقیقت در چهارچوب اقتصاد توسعه قرار دارد. تجربه برنامه‌ریزی در شوروی توانست رشد اقتصادی با اولویت رشد برای صنایع سنگین، و بعد تامین اولویت های اقتصاد جنگی (در طی جنگ دوم)، و سپس اولویت بازسازی پس از جنگ را با موفقیت تضمین کند. مدل رشدی که این تجربه بدست داد از مدل هایی که در اقتصاد توسعه کلاسیک و نئوکلاسیک سنتی غرب تا آنزمان رایج بود (و هنوز نیز مطرح است) متفاوت بود. تفاوت اصلی در این بود که در مدل برنامه‌ریزی مرکزی تامین رشد شتابان و پاسخگویی به اولویت ها، برخلاف مدل های رشد سنتی، بدون در نظر گرفتن تاثیر آن بر سوددهی کلیه واحدهای اقتصادی، یا بعبارت دقیقتر، به بهای عملکرد غیر سودده برخی از واحدهای اقتصادی دنبال میشد. اما این بهای ضروری‌ای برای صنعتی کردن سریع یک کشور عقب افتاده، یا پیشبرد جنگی بود که هر دو لازمه بقاء و قدرت ملی شمرده میشدند. از اینرو این مدل توسعه بسرعت در بسیاری از کشورهای جهان سوم، در دوران پس از جنگ، تقلید شد. همچنین ظرفیت آن برای پاسخگویی به اولویت های یک اقتصاد جنگی، علیرغم زیانهای آن برای تک واحدها و موسسات منفرد، مورد تأیید اقتصاددانان بورژوایی غرب نیز قرار گرفت، و در واقع این مدل در طی جنگ دوم در بسیاری از سرمایه‌داری های رقابتی نیز بکار گرفته شد. (۱)

اما تنها در دهه ۸۰ و با بحران عظیم اقتصادی حاضر نیست که

اشکالات این مدل، و خصوصا گرایش به روی آوری به مکانیزم بازار در شوروی بروز پیدا کرده است. تنش بین برنامه و بازار از همان دهه ۳۰ (و بعد با شدت بیشتری در دهه ۵۰ و ۶۰، یعنی در دوران خروشچف و مدتی بعد از او) نیز خود را نشان میداد و دامنه آن به بحث های علنی متخصصین اقتصادی و رهبران سیاسی شوروی کشیده میشد. علت این بود که برنامه ریزی مرکزی، اگر چه صنعتی شدن و رشد شتابان را با موفقیت پیش میبرد، اما با تضعیف شدید مکانیزم بازار تحرک سرمایه را، با تخصیص از پیشی، محدود میکرد. مکانیزم بازار بهترین محرک سرمایه برای انتقال به شاخه پرسودتر، و در نتیجه انباشت است، و دستورات مرکزی که جانشین چنین محرک اثوماتیکی شده بود بهیچوجه آن سرعت انتقال دائمی را نمیتوانست داشته باشد. از همان دهه ۳۰، این ضعف در مدل برنامه ریزی مرکزی از لحاظ نظری مورد توجه اقتصاددانان شوروی قرار گرفت. تلاش های امثال اسکارلانگه برای تعبیه "قیمت های بازار" در برنامه، و تمام بحث هایی که بنحو نایجابی پوشش "عملکرد قانون ارزش در سوسیالیسم" مطرح میشد، و تکرار مقوله "حسابداری هزینه ها توسط هر موسسه" (که مورد تاکید استالین نیز بود) همه و همه بازتاب یک تنش عینی در اقتصاد شوروی، در سطح نظری بود.

اما اگر گرایش بازار در سطح سخنگویان سیاسی و اقتصادی خود هیچگاه چون مقطع فعلی (دهه ۸۰) نیرومند نشد، به این سبب بود که مکانیزم برنامه ریزی مرکزی، علیرغم محدودیت های ذاتی خود، هنوز قادر به تضمین رشد اقتصادی بود. چرا که عامل اصلی رشد در سیستم برنامه ریزی مرکزی، نیروی کار (جمعیت کارگر) وسیعی بود که این

اقتصاد در دسترس داشت، و شوروی از نظر منابع، طبیعی مواد اولیه نیز در مضیقه نبود. به این ترتیب برنامه ریزی مرکزی با جذب هر چه بیشتر نیروی کار در تولید و بهره‌برداری هر چه بیشتر از منابع رشد اقتصادی را دنبال میکرد. درجه پائین توسعه یافتگی اقتصاد روسیه هنوز امکان میداد که چشم‌انداز رشد اقتصادی از اینطریق باز باشد. اما اکنون این محدودیت ذاتی مدل برنامه ریزی مرکزی سرانجام خود را اعمال کرده است. با صنعتی شدن تمام عیار شوروی، (در حقیقت با تبدیل شوروی به یک قدرت بزرگ صنعتی)، و خصوصاً با اتمام ذخیره نیروی کار که سیستم برنامه ریزی مرکزی میباید مدام جذب تولید کند، رشد اقتصادی متوقف شده است. سیستم برنامه ریزی مرکزی برای صنعتی کردن ستابان یک اقتصاد توسعه نیافته کارآیی بالایی داشت، اما در مقطع فعلی که یگانه راه تامین رشد اقتصادی بالا بردن تکنولوژی در تولید است این مدل جوابگو نیست. (۲)

به این ترتیب اقتصاد شوروی اکنون دچار یک بحران تمام عیار است. عوارض اجتماعی این بحران طبیعتاً مشابه عوارض بحران در هر کشور سرمایه‌داری، و از جمله سرمایه‌داری‌های رقابتی، است. اما شکل بروز این بحران در سطح اقتصادی، بدلیل ویژگی‌های مالکیت دولتی و برنامه ریزی، با اشکال بروز بحران در سرمایه‌داری‌های رقابتی تفاوت‌هایی دارد.* در اینجا ما شاهد یک فروپاشی ناگهانی سیستم مالی - تجاری و توقف تولید نیستیم، بلکه همانطور که دیدیم بحران

*رجوع کنید به مقاله "ویژگی‌های سرمایه‌داری دولتی شوروی" در همین شماره.

سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده بیشتر خصلت یک بن بست در انباشت سرمایه را داراست. رکود مطلق مزمن شکل بروز بحران سرمایه‌داری شوروی است.

گذشته از بن بست درونی سرمایه‌داری شوروی عامل بسیار مهمی که ابعاد بحران اقتصادی را این چنین بزرگ میکند، این واقعیت است که چنین مرحله‌ای در اقتصاد شوروی وقتی فرا رسیده است که یک انقلاب عظیم تکنولوژیک چهره جهان را دگرگون میکند. همزمانی بن بست اقتصاد شوروی با انقلاب الکترونیک و انفورماتیک، که به انقلاب صنعتی سوم موسوم شده است، ناتوانی این سیستم اقتصادی را در شرایطی که رشد عظیم نیروهای مولده چشم انداز ظرفیت های تولیدی تازه‌ای را وسیعاً گشوده است ده چندان میکند.

ثمرات این انقلاب صنعتی جدید بسرعت در جهان سرمایه‌داری رقابتی غرب در تولید بکار گرفته میشود. البته در سرمایه‌داری های غرب نیز تحقق این امر در گرو چرخش هایی در سیاست های اقتصادی دولت و "بازسازی" (RESTRUCTURING) خاص خود بود. سیاست های اقتصادی جدید طبقه حاکم در اروپا و امریکا، با ورود تاجر، (و بعد ریگان) از اوایل دهه ۸۰ آغاز شد. تنها انگیزه سرمایه برای بکار گرفتن ثمرات انقلاب تکنولوژیک در تولید سود میتوانست باشد، بنابر این اساس سیاست های اقتصادی جدید افزودن به تحرک سرمایه، یعنی هموار کردن و تشویق نمودن انتقال سرمایه به رشته هایی که با بکارگیری تکنولوژی جدید سود بیشتری کسب میکرد، و تضمین سودآوری بود. سیاست "بازار آزاد" تاجر- ریگان تمام موارد دخالت دولتی را که مانع تحرک سرمایه بود از میان برد، و حتی فراتر

از مرزهای ملی، حرکت سرمایه مالی و صنعتی بین کشورهای اروپای غربی، آمریکا، ژاپن را تسهیل و تشویق کرد. مولفه دیگر این سیاست اقتصادی بیشک حمله به جنبش کارگری و تضمین سودآوری بالای سرمایه بود. کم شدن میزان واقعی دستمزدها، محدود کردن حقوق اتحادیه‌ای، زدن از بیمه بیکاری و سایر بیمه‌های تامین اجتماعی، و طبعاً محدود کردن آزادی‌های سیاسی و حقوق فردی متناظر با اینها، همه اجزاء لازمه اقتصاد بازار "آزاد" بوده‌اند. همه اینها لازمه تحرک سرمایه برای کسب سود بیشتر، لازمه بکارگیری ثمرات انقلاب صنعتی در شیوه تولیدی هستند که تنها براساس استثمار و محرومیت اکثریت زحمتکش میتواند به تولید ادامه دهد.

برای سرمایه‌داری دولتی شوروی، که با برنامه ریزی مرکزی تحرک سرمایه‌ها را بشدت دشوار میکند، فراهم آوردن امکان بهره برداری از ثمرات انقلاب صنعتی جدید مستلزم تغییرات بحرانب و وسیعتر و عمیقتری در مدل اقتصادی تاکنونی است. سخنگویان اقتصادی و سیاسی گرایش به بازار در شوروی، در حقیقت پر مبنای این ضرورت عینی تحرک بیشتر سرمایه‌هاست که امروز امکان یافته‌اند صدای خود را بلندتر کنند و تا مسند قدرت پیش روند. سیستم سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده، هم به سبب پشت سر گذاردن دوران رشد شتابان و به انتها رسیدن ذخیره نیروی کار در اقتصاد شوروی، و هم به سبب رشد عظیم نیروهای مولده در سطح جهانی، اکنون بهیچوجه جوابگوی تولید و بازتولید اجتماعی نیست. این یک وضعیت کلاسیک دوران بحران سرمایه‌داری است؛ رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دولتی شوروی در تضاد افتاده‌اند.

این بحران، مثل هر بحران شیوه تولید سرمایه‌داری، از زاویه منافع طبقه کارگر تنها به یک طریق می‌تواند رفع شود: درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری و برپا کردن سوسپاليسم. اما صف انقلاب کارگری در شوروی امروز ضعیف تر از آنست که چنین آلترناتیو انقلابی‌ای را متحقق سازد، و بحران سرمایه‌داری، بدون عمل انقلابی طبقه کارگر، فی نفسه موجب فروپاشی مناسبات سرمایه‌داری نمی‌شود. سرمایه در چهارچوب مقدرات این شیوه تولید ملزومات انباشت را مجدداً شکل می‌دهد. پاسخ کاپیتالیستی به بحران حاضر شوروی گسترش مکانیزم بازار و جایگزین کردن آن بجای برنامه ریزی مرکزی، و از این طریق تضمین تحرک سرمایه، تامین امکان بکارگیری تکنولوژی مدرن در تولید، و از سرگیری دور جدیدی از انباشت سرمایه ("رشد اقتصادی") است. بهای چنین "پاسخی" به بحران برای طبقه کارگر را در ادامه مطلب بررسی خواهیم کرد. اینجا کافیتست تاکید کنیم که مستقل از نیت طبقه حاکم و رهبران شوروی، در مقطع فعلی این تنها راه حل مقدور در چهارچوب سرمایه‌داری می‌باشد، و روند عینی اقتصاد شوروی آنرا الزامی ساخته است.

پرسترویکا بعنوان برنامه‌ای انتقالی

چرخش به مکانیزم بازار و ملغی کردن برنامه ریزی مرکزی برای طبقه حاکم شوروی تنها بصورت یک سیاست اقتصادی مطرح نمی‌شود. سرمایه‌داری دولتی شوروی با غصب پیروزی یک انقلاب کارگری و بنام

"سوسیالیسم" مستقر شد، با همین عنوان نیز شمول جهانی یافت و در رقابت های کاپیتالیستی در سطح بین‌المللی پرچم یک بلوک بندی شد. گسست یکباره از برنامه ریزی مرکزی و رویکرد به بازار، اگر چه روند ضروری عینی‌ای است، اما یکباره ممکن نمیشود. موانع متنوع اجتماعی، سیاسی این چرخش نخست باید از سر راه برداشته شوند، و تحول در اقتصاد نیز در این فاصله تنها با عبور از مراحل انجام می‌گیرد.

برنامه اقتصادی پرسترویکا برنامه این دوران انتقال است. پرسترویکا خود شکل نهایی‌ای را که سیستم اقتصاد شوروی باید به آن متحول شود هنوز بدست نمیدهد. خود طراحان پرسترویکا به این امر واقف‌اند. آقان بگیان در مورد طرح هایی که برای گسترش بازار (تحت عنوان "سیستم اقتصادی مدیریت") در پرسترویکا پیش بینی شده‌اند می‌گویند:

من ایدا نمیخواهم این برداشت را بدست دهم که سیستم مدیریتی که توصیف کردم برای شتاب بخشیدن به تحول اجتماعی - اقتصادی اتحاد شوروی کفایت میکند. با گذشت زمان احتمالاً به سیستم مدیریت کارآتری گذر خواهیم کرد. من رادیکالیسم بسیاری از رفقا را درک میکنم و در آن شریکم، رفقای که بنظرشان سیستم مدیریت و سیستم اقتصادی پیشنهادی پرسترویکا نتیجه کشمکش عقاید، ارزیابی های متناقض، و شکل سازی است بین آنها که میخواهند سیستم مدیریت را از طریق دگرگونی ناگهانی (انقلاب) تغییر دهند، و آنها که طرفدار تغییرات

تدریجی (اؤلوسیون) هستند. این نظر شاید ناموجه هم نباشد. اما چیز دیگری را هم باید بحساب آورد. برای انتقال به سیستم اقتصادی جدید ثبات لازم است، و مسئولیت های عظیمی برای برنامه ریزی صحیح بر دوش ماست.*

گورباچف نیز سخنانی از این قبیل را به دفعات تکرار کرده، و اساسا از نظر مصوبات رسمی، پرسترویکا برنامه ایست که می باید وضعیت اقتصاد شوروی را عجالتا تا سال ۲۰۰۰ بهبود بخشد، بنحوی که شوروی با جبران فاصله خود از اقتصاد غرب وارد قرن بیست و یکم شود. یعنی از نظر رسمی نیز پرسترویکا به روشنی یک دوره انتقالی بحساب می آید. خلصت انتقالی پرسترویکا به این معناست که خود اقتصادیات پرسترویکا بهیچوجه یک سیستم اقتصادی منسجم را طرح نمی کنند، بلکه وظیفه دارند تا سختیایی سیستم اقتصادی موجود را در هم بشکنند و آنرا صرفا در راستای جهت گیری های یک اقتصاد مبتنی بر بازار قرار دهند. به این اعتبار اقتصادیات پرسترویکا در خود تناقضات و کمبود های زیادی حمل میکند، چرا که عواملی از هر دو سیستم را در خود جمع زده است. از میان این تناقضات مهمترین شان اینهاست:

* A. AGANBEGYAN, THE CHALLENGE: ECONOMICS OF PERESTROIKA, 1988, P.123

... رابطه برنامه و بازار از لحاظ نظری و از لحاظ عملی به روشنی طرح نشده است. برنامه پنجساله دوازدهم (برنامه جاری ۹۰ - ۱۹۸۶)، در عین آغاز رفرم های بازار، همچنان تعقیب میشود. یعنی بسیاری از واحد های تولیدی در عین اینکه ملزم به رعایت تعهدات تعیین شده در آن برنامه هستند، میزان سهمیه معین تحویل میگیرند، و قیمت هایشان هنوز از طرف برنامه ریزی مرکزی تعیین شده است. در عین حال میباید بر اساس "حسابداری هزینه ها" کار کنند، سودآور باشند، تکنولوژی جدید بکار بگیرند و بارآوری کار را بالا ببرند. این البته کاری غیر ممکن است، و با اینکه "حسابداری هزینه ها" از سال ۸۸ رسماً اتخاذ شد، اما واحدها با عذر رعایت برنامه دوازدهم عملاً میتوانند زیان کنند و مسئول نباشند.

... از این گذشته علیرغم جهت گیری آشکار بسوی بازار، لفظ برنامه، بدون تعیین دقیق محتوای عملکرد آن در طرح های پرسترویکا، همچنان حفظ شده است. البته دولت و یک مقام مرکزی، برای تصدی امور عمومی از قبیل صنایع دفاعی، برق رسانی و غیره، قطعاً در انتهای کار نیز نقش اقتصادی ای خواهد داشت، اما مناسبات این مقام مرکزی با واحدها، از لحاظ حقوقی و از لحاظ مکانیزم عملی، در پرسترویکا روشن نیست.

... مطابق طرح های پرسترویکا مالکیت دولتی بر جا میماند (۳). برای کارکرد مکانیزم بازار نیز مالکیت شخصی الزامی نیست. رقابت بین سرمایه ها نیازمند این نیست که هر تک سرمایه از لحاظ حقوقی مالک

جدایی داشته باشد، کفایت اختیار سرمایه در واحد های معین بدست اداره کنندگان آن باشد. (در سرمایه داری رقابتی نیز ظرف چند دهه اخیر هر چه بیشتر همین وضعیت ایجاد شده. تصمیم گیرندگان راجع به سرمایه مدیران هستند، و مالکیت بیشتر مثل یک عنوان برای مالک حفظ شده.) پرسترویکا در این زمینه البته تصریح دارد که موسسات منفرد اختیار سرمایه واحد مربوطه را خود بدست دارند، اما مطابق طرح های پرسترویکا موسسات تنها میتوانند سود حاصله را صرف گسترش فعالیت مشخص موسسه خود نمایند. برای گسترش کامل مکانیزم بازار ضروری است که از لحاظ قانونی موسسات منفرد مجاز باشند تا از محل سود فعالیت خود در فعالیت موسسه دیگری سرمایه گذاری کنند. به اصطلاح اقتصادی ایجاد یک "بازار سرمایه" (بازار بورس)، لازمه گسترش تمام عیار مکانیزم بازار است. (در چین، بدنبال اصلاحات بازار سرانجام بازار بورس نیز برقرار شده است.)

- معضل دیگر در پرسترویکا، مساله قیمت هاست. مکانیزم بازار بدون قیمت های بازار بی معناست. طرح های پرسترویکا از این لحاظ منسجم اند. قرار است تا انتهای برنامه پنجساله جاری، (سال ۱۹۹۰)، ۶۰٪ محصولات در بازار آزاد معامله شوند و این رقم تا ۱۹۹۲ به ۸۰٪ برسد. اما تاکنون اقدام عملی برای "آزاد" کردن قیمت ها بعمل نیامده. علت چیزی جز این نیست که این امر افزایش سریع کالا های حیاتی مصرفی طبقه کارگر را به همراه خواهد داشت و قطعاً به اعتراضات وسیع اجتماعی خواهد انجامید. بهرحال شاید نتوان این نکته را تحت عنوان یکی از عوامل نامنجم در اقتصادیات پرسترویکا برشمرد، ولی

واقعیتی است که پیشبرد سایر اقدامات در جهت گسترش بازار، بدون واگذاشتن تعیین قیمت ها به بازار، از هر معنای واقعی تهی خواهد بود. (۴)

همه این تناقضات و کمبود ها نشان دهنده خصلت انتقالی پرسترویکا هستند، اما بهیچوجه از اهمیت پرسترویکا در ضربه زدن به سیستم قدیم و هموار کردن راه برای استقرار سیستم جدید چیزی نمی‌کاهند. این تناقضات در طرح های اقتصادی پرسترویکا نکته مهم دیگری را نیز نشان می‌دهند، و آن اینکه پرسترویکا خود بمثابة یک سیستم اقتصادی قابل تثبیت نیست. پرسترویکا پروسه‌ای را در تحول سیستم اقتصادی شوروی آغاز میکند که قابل توقف نیست و باید تا نتیجه منطقی‌اش، تا غلبه مکانیزم بازار ادامه یابد.

تحول اقتصاد شوروی در جهت غلبه مکانیزم بازار یک روند ضروری عینی اقتصادی است. چنین روند عینی‌ای، مستقل از تمایلات و نیات رهبران شوروی، بهر حال خود را تحمیل میکند و سخنگویان و عاملین این تحول را شکل میدهد. در حال حاضر در شوروی (و در سایر کشورهای اردوگاه شوروی) سخنگویان و نظریه پردازانی بمراتب آتشین تر از گورباچف و آقان بگیان و ... نیز مدافع گسترش عملکرد بازار در اقتصاداند، و این خود نشانه دیگری از این واقعیت است که چرخش فعلی در شوروی بهیچوجه مولود اصلاح طلبی یا نقشه های ذهنی افراد معینی نیست. اما با اینهمه شک نیست که این تحول تنها از لاپلای کشمکش های اجتماعی در عمل متحقق میشود. در این سطح البته امکان شکست سیاسی مدافعین تحول به مکانیزم بازار منتفی نیست، و قسمت اعظم تلاش آنها نیز در حال حاضر در سطح سیاسی است و صرف عقب

نشاندن مدعیان هواخواه سیستم قدیمی میشود. اما ضرورت عینی تحول اقتصاد شوروی به این معناست که حتی در حالت بعید پیروزی هواخواهان برنامه ریزی مرکزی، اقتصاد شوروی یک عقب گرد کامل را طی خواهد کرد. ادامه سیستم اقتصادی تاکنونی شوروی را بسرعت تبدیل به قدرت اقتصادی‌ای ضعیف تر از تایوان، کره جنوبی، و برزیل و امثالهم خواهد کرد، و این امر همراه خود از کف رفتن موقعیت سیاسی شوروی در عرصه رقابت های بین‌المللی را نیز خواهد داشت. با توجه به همه این واقعیات محتمل ترین حالت، همان حکم ضرورت عینی تحول در سیستم اقتصاد شوروی بسوی غلبه مکانیزم بازار است. در این جهت، پرسترویکا نقش مهمی را ایفاء میکند.

این تحول در اقتصاد شوروی، امری محدود به عرصه اقتصاد و محدود به خود شوروی نیست، همانطور که استقرار سرمایه‌داری دولتی در شوروی سرنوشت جنبش کمونیستی و کمینترن را تغییر داد و جریان بین‌المللی رویزیونیسم روسی را ایجاد کرد. دورانی که با استالین و "سوسیالیسم در یک کشور" آغاز شد با این تحول تماما پایان می‌یابد. "پرسترویکا"ی گورباچف آغاز این پایان است.

پرسترویکا و روبنای سیاسی

همراه تحول اساسی در زیربنای اقتصادی شوروی، تغییرات مهمی در عرصه های سیاسی و فرهنگی نیز در جریان است. بند های سانسور سنتی دولتی بر فعالیت های هنری و علمی ظرف چند سال اخیر با چنان سرعتی سست شده که، به گفته یک نویسنده شوروی، عادت نداشتن به این درجه از آزادی نویسندگان را در انتخاب چه مضمون و چه قالب دچار مشکل کرده است! فاش شدن حقایق و اسناد تاریخی فراوانی روایات رسمی و سنتی را در هم شکسته، و با چنان شتابی چشم انداز تاریخ این جامعه را تغییر داده که خواست اعاده حیثیت از "خائنین" دیروزی، همچون بوخارین و تروتسکی، بسرعت به خواست انتشار آثار آنها و بحث در مورد عقاید شان تبدیل میشود. در میان این تحولات، تغییرات در سیستم دولتی از همه برجسته تر است. سلطه بلامنازع دولت بر تقریباً تمامی عرصه های اجتماعی، علیرغم تمایل و مقاومت بخشهایی از بوروکراسی دولتی، مبرود تا پایان گیرد. آخرین کنفرانس فوق العاده حزبی، در ژوئن ۸۸، طرحی را تصویب کرد که، به گفته مقامات و مفسران شوروی نیز، ساختار دولت شوروی را مشابه سیستم پارلمانی میسازد، و اگر چه تاکیدها تماماً بر باقی ماندن حزب در قدرت مطلق سیاسی است، اما بهررواکنون ناراضیان و منتقدین سرشناسی چون ساخاروف و مدودف دستکم میتوانند به نمایندگی در کنگره خلق

(پارلمان) انتخاب شوند.

چنین تحولاتی در روبنای سیاسی جامعه شوروی بهشک پیامد های جدی ای برای شرایط زندگی و مبارزه طبقه کارگر شوروی همراه دارند، و تاثیرات مهمی نیز در صحنه بین المللی بجا میگذارند. بررسی دقیق و تفصیلی همه اینها قطعاً لازم است - و از چایپ چپ و راست، در سطحی جهانی، نیز عمدتاً این جنبه از تحولات جاری در شوروی مورد توجه، و غالباً مورد هياهو، قرار میگیرد. بررسی تفصیلی این وجه از تحولات شوروی فراتر از وظیفه نوشته فعلی است که عمدتاً تغییرات در زیربنای اقتصادی را بررسی میکند. بنابراین در اینجا تنها اشاره ای به آن جنبه های مطلب خواهیم داشت که در رابطه با تحولات اقتصادی میباشد مورد توجه و تاکید قرار گیرند.

برخلاف تفسیرهای رسانه های مهتلل سرمایه داری های غربی، و برخلاف تبلیغات هواخواهان عوامفریب شوروی، گورباچف خود به این واقعیت معترف است که "اصلاحات" سیاسی جاری حاصل اندیشه و خواست یک رهبری خوش نیت نیست، بلکه، عیناً مشابه تغییرات در سیستم اقتصادی، از ضرورت های عینی ناشی شده است. و باز برخلاف غالب منتقدین "چپ" شوروی، که "کمبود دموکراسی" محور انتقاد شان به "انحراف از سوسهالسم" در شوروی را تشکیل میدهد، و از همین رو اینک اساساً بر جنبه سیاسی تحولات جاری در شوروی تاکید میکنند،* گورباچف خود به این واقعیت نیز معترف است که

* بطور مثال ارست مندلی، در

INTERNATIONAL VIEWPOINT, NO.114, 23 FEBRUARY 1987

تغییرات در روبنای جامعه به‌منظور پیشبرد اصلاحات در سیستم اقتصادی الزامی شده‌اند.*

ضرورت تغییر روبنای سیاسی اساساً از بحران سرمایه‌داری دولتی در شوروی ناشی شده است. هم‌های رکود و بن بست اقتصادی، و یازتاب آن در شکل ناپسامانی‌های اجتماعی، طبعاً تنش‌های سیاسی بالا گرفت. عدم کارآیی رژیم حاکم و نارضایتی افزایش‌دهنده توده مردم، دیگر هرگونه توجیه رسمی مشروعیت سیستم سیاسی‌ای را که به کنترل پلیسی و ریاکاری ایدئولوژیک متکی بود پوچ می‌کرد، و تلاش بخش‌های مختلف طبقه حاکم برای یافتن راه حل‌هایی برای خروج از بن بست، یکپارچگی رژیم را که بیش از هر زمان میرفت تا رو در روی مردم قرار گیرد از میان می‌برد. به این ترتیب آینده تغییرات سیاسی، نه فقط از جانب روشنفکران ناراضی، بلکه همچنین از سوی بخش‌هایی از روشنفکران رسمی هیات حاکمه که دقیقاً بهمین سبب مغضوب دستگاه واقع

* "ما به عملکرد سالم و پرخون همه اندام‌های اجتماعی، همه گروه‌های تولیدی و اتحادیه‌های خلق، اشکال جدید فعالیت شهروندان و احیاء اشکال فراموش شده نیازمندیم. بطور خلاصه، ما به دمکراتیزاسیون وسیع در همه جنبه‌های جامعه نیازمندیم. این دمکراتیزه کردن همچنین تضمین اصلی است که پروسه فعلی برگشت ناپذیر باشد." (پرسترویکا، ص ۲ - ۳)

میشدند، مطرح میشد، (۵) و فشارهای واقعی برای تحول سیاسی نیز بسیار پیش از آنکه گورباچف به قدرت برسد البار میگشت. بر چنین متنی، طرحهای سیاسی گورباچف در حقیقت جهت دادن به (و در عین حال محدود کردن) این فشارهای موجود برای تغییر در روبنای سیاسی جامعه را هدف دارد. و مهمتر، این تغییرات سیاسی را در خدمت فراهم آوردن پیش شرطها و ملزومات اجتماعی تحقق سیستم اقتصادی قرار میدهد.

در پایه‌ای‌ترین سطح، ضرورت تغییر روبنای جامعه شوروی بیشک از لزوم تغییرات در زیربنای اقتصادی آن مایه میگیرد. در بخش پیشین دیدیم که عصاره پرسترویکا در هم شکستن سیستم برنامه ریزی مرکزی در سرمایه‌داری دولتی شوروی، و سوق دادن آن به کارکرد براساس مکانیزم بازار و رقابت است. بدیهی است که گورباچف و همفکران او در رهبری فعلی شوروی نمیتوانند به چنین نظام اقتصادی‌ای تعرض کنند و چنین تغییر اساسی‌ای را در آن ایجاد کنند، بی‌آنکه آن نظام سیاسی - اجتماعی‌ای که بر مبنای مقتضیات سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده پاگرفته و در خدمت حفظ و تحکیم آن قرار داشته را مورد حمله قرار دهند. با پرسترویکا، این نظام سیاسی نیز باید تغییر کند.

نقش دولت بعنوان سرمایه‌دار اصلی (و تقریباً انحصاری) جامعه و برنامه ریز اقتصادی، از همان ابتدای سرمایه‌داری دولتی در شوروی، دستگاههای ویژه و ساختار معینی را در دولت شوروی شکل داده است. این واقعیت که سرمایه‌داری دولتی در پی یک انقلاب کارگری و تحت پوشش "سوسیالیسم" در شوروی استقرار یافت، یک وظیفه تعطیل ناپذیر

دولت شوروی را توجه ایدئولوژیک عملکرد دولت در تمامی عرصه های اقتصاد قرار میدهد، که به نوبه خود بر دستگاه ها و ساختار دولت تاثیر میگذارد. اما از همه مهمتر، در سرمایه‌داری دولتی نوع شوروی، از آنجا که مالکیت شخصی بشدت محدود شده، یک کارکرد اصلی دولت برای بورژوازی بمثابه یک طبقه، نقش دولت در توزیع سهم کل طبقه حاکم از تولید اجتماعی بین آحاد طبقه است. ساختار، سلسله مراتب، و دستگاههای متنوع دولت، که غالباً با حزب حاکم فصل مشترک‌های زیادی پیدا میکند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای در قشر بندی بورژوازی، نقش و نفوذ آنها در تولید، و همچنین بخصوص نصیب اقتصادی آنها از تولید پیدا میکند.

اگر بکار بردن این اصطلاح مجاز باشد، شاید بتوان دولت سرمایه‌داری دولتی در شوروی را "یناپارتنیست اقتصادی" نامید، با این تعبیر که در چنین نظامی انگار دولت سود کلیه سرمایه‌داران را بدواً غصب میکند تا سپس سود کل را به نسبت‌های دیگری بین شان تقسیم کند. در اینجا میزان سهم فرد سرمایه‌دار، پیش از آنکه بازتاب توفیق فعالیت اقتصادی او باشد، متناسب با مکان و موقعیت او در سازمان سیاسی جامعه بورژوایی است. بعبارت دیگر، در سرمایه‌داری دولتی شوروی، از آنجا که برنامه ریزی متمرکز دولتی حرکت سرمایه را تعیین میکند، هرچه فرد بورژوا در تصمیم‌گیری‌های دولتی مکان مهمتری داشته باشد در حقیقت نقش تعیین‌کننده‌تری در عملکرد اقتصادی را برعهده دارد. بنابر این مکان و موقعیت فرد بورژوا در طبقه خویش بر اساس مکان و میزان نفوذ او در روتینای سیاسی جامعه تعیین میشود. پرسترویکا ناگزیر است این رابطه را دگرگون کند.

هدف پرسترویکا مدل اقتصادی ای است که در آن دولت به درجه زیادی از اقتصادی جدا شده و عملکرد اقتصادی به مکانیزم بازار سپرده شده است تا انگیزه سود تک واحد تولیدی و متناسب با آن انگیزه درآمد بیشتر، مدیران، دانشمندان، صاحبان فن و غیره را به ابتکار و تحرک اقتصادی سوق دهد، و از اینطریق رشد اقتصادی را مهسر کند. نفس جدایی دولت (و به این اعتبار جدایی حزب نیز) از اقتصاد خود بمعنای تغییرات جدی در ساختار دولت فعلی است (کما اینکه هم اکنون نیز چندین وزارتخانه تماما منحل شده یا تا دوسوم پرسنل خود را از دست داده‌اند). اما جنبه مهمتر این تحول زیرو رو کردن قشر بندی بورژوازی در شوروی و قرار دادن آن بر مبنای ملاک نقش اقتصادی است. مساله این نیست که ساختار جدید سیاسی باید بازتاب یک به یک لایه بندی "ثروت" بورژواها باشد - که هیچگاه دولت چنین نیست - ؛ بلکه این ساختار سیاسی باید بنحو بادوامی آن شرایطی را بازتولید کند که در آن، نقش آحاد طبقه سرمایه‌دار در تعیین جهت حرکت اقتصاد، موقعیت اجتماعی‌شان، و نصیب هریک از سود کل سرمایه اجتماعی، بر مبنای رقابت "آزاد" و با منطق مکانیزم بازار در عرصه اقتصاد تعیین میشود. (اینکه بخش‌ها و اقشار مختلف بورژوازی هریک چه وزنی در قدرت سیاسی خواهند داشت، بسته به اینست که افق عمومی‌ای که هر بخش پیشاروی جامعه میگذارد، در هر مقطع، تا چه حد جوابگوی تامین این شرایط عمومی است که اشاره کردیم). چنین دولتی در تقابل روشنی با ساختار سیاسی "بناپارتهسم اقتصادی" در سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده شوروی قرار دارد که در آن مکان و نفوذ سیاسی فرد بورژوا منشاء قدرت و نفوذ او در

عرصه اقتصاد است. "بازسازی" سیاسی، یا به اصطلاح گورباچف "پرسترویکای اجتماعی"، همپای پرسترویکا در اقتصاد، میباید این تحول را در روبنای سیاسی جامعه به انجام رساند و ساختار دولتی نوینی را شکل دهد.

کلاس‌نوست و دمکراتیزه کردن

نگفته پیداست که برسر راه چنین تحولی در ساختار سیاسی مقاومت‌های بسیاری وجود دارد. همانطور که تغییر در سیستم اقتصادی نیز از جانب بخشهایی از جامعه مورد مخالفت است، یا بطور وسیعتری دستکم مورد حمایت فعالی قرار ندارد. به این ترتیب طرحها و اقدامات پرسترویکا در عرصه روبنایی، علاوه بر اینکه مستقیماً میباید ساختار نوین دولتی را فراهم کند، معطوف به در هم شکستن این مقاومت‌ها نیز هست. در تحلیل اقدامات و کمپین‌های گورباچف و رهبری فعلی شوروی در عرصه سیاسی (وهمچنین بسیاری از اقدامات در سطح بین‌المللی) میباید به هر دو این مولفه‌ها توجه داشت.

شناخته شده‌ترین نیروی مقاوم در برابر تحولات جاری، که بویژه در رسانه‌های بورژوایی غرب بر آن تاکید میشود، مقاومت بخشهایی از بوروکراسی دولت و حزب است. پرواضح است که بخشهایی از بوروکراسی حزب و دولت در حفظ سیستم اقتصادی و سیاسی فعلی ذینفع‌اند، و با تحولات مورد نظر پرسترویکا چه از نظر مالی و چه از نظر قدرت و پرستیژ اجتماعی موقعیت ممتاز خود را از دست میدهند.